

بخش هجدهم یک روز در قزوین

روز سه‌شنبه ۲۰ ماه مه در بازار و خیابان‌های قزوین به پیاده‌روی پرداختیم. کوچه‌ها و خیابان‌های پیچ‌درپیچ بازار، سقف گنبدی شکلی داشت. روزنه‌هایی برای رسیدن نور در گنبدها ایجاد کرده بودند. داخل بازار نیمه‌تاریک بود و هوای آنها در فصل تابستان خنک و مطبوع می‌باشد.

راسته‌ای که نظر ما را به خود جلب کرد راسته زرگران بود. در این مغازه‌ها زرگران اشیاء گرانبهائی از طلا و نقره به شکل انگشتر، گل‌سینه، دستبند، انگو، گردن‌بند، سکه‌های قیمتی به هم پیوسته و قسمت فلزی قلیان را در درون جعبه‌های شیشه‌ای، برای تماشا و فروش قرار داده بودند. این زیورآلات از جنس طلا، نقره، فیروزه، برلیان، الماس و سایر سنگ‌های قیمتی بود. در بین آنها قسمت فلزی قلیانی از جنس نقره و با تزئیناتی از مروارید، دیده‌ها را به سوی خود جلب می‌کرد.

در بازار چرم‌فروشان و حجره‌های زین‌سازان طرز تهیه زین را تماشا کردیم. زین‌ها را در انواع گوناگون با توجه به قیمت آن می‌ساختند. در آن حجره، جاقلیانی چرمی که ایرانیان هنگام سفر قلیان خود را در آن حمل می‌کنند نیز به فروش می‌رسید. در این کارگاه‌ها مشک‌های چرمی برای حمل آب آشامیدنی مسافران هم ساخته می‌شد.

در راسته‌ای، فرش‌های گرانبهائی از خراسان، کرمان و اصفهان به فروش می‌رسید. در غرفه دیگری شال، گیوه، سرپائی طلا یا نقره‌کاری شده، کلاه‌های گرد و مزین برای فروش عرضه می‌گشت. در مغازه‌ای لوازم منزل و کوزه آلات فروخته می‌شد. در بین حجره‌ها مغازه سلمانی هم وجود داشت. اشخاص باسوادی را دیدیم که نشسته و برای اشخاص بی‌سواد نامه می‌نوشتند. از مقابل چند مدرسه عبور کردیم. به مسجد کوچکی رفتیم که مردم برای نماز روزانه و دعا در آن اجتماع کرده بودند.

ساعت ۵ بعدازظهر با دو کالسکه به همراه محمد آقا به سمت قصر مجلل والی حرکت کردیم. در مقابل دروازه کاخ محل اقامت وی که محل کار او نیز بود، پیاده شدیم. پس از عبور از دالانی که با چراغ‌های روغنی روشن شده بود به حیاط رسیدیم. مطابق معمول خانه‌های ایرانی، حوضی در آن وجود داشت و درخت‌هایی بر آن سایه افکنده بود. دالان

دیگری ما را به باغ دیگری که به شکل زیبایی گلکاری شده بود رساند. حوض این باغ مستطیل شکل و دراز بود و قصر والی در این حیاط قرار داشت. در ایوان بزرگی میرزا عبدالعلی خان به پیشواز ما آمد و از ما دعوت کرد به طبقه بالا برویم.

وارد تالار صلیبی شکلی شدیم که کف آن با فرش‌های ایرانی پوشیده شده بود. طاق تالار، گچ‌بری‌های چهارخانه زیبایی داشت و دو پنجره بسیار بزرگ تقریباً به طور کامل دو دیوار آن را پوشانیده بود. شیشه‌های کوچک و الوانی به رنگ‌های سبز، بنفش، طلایی، آبی و سفید در پنجره‌ها به کار رفته بود. این پنجره‌ها رو به باغ باز می‌شدند. میز بزرگی وسط تالار قرار داشت و روی آن کاسه‌های کوچکی با شمع‌های روشن چیده شده بود.



در کنار یکی از پنجره‌ها میز و صندلی‌هایی قرار داده بودند و روی میز مملو از خوردنی بود. دور میز نشسته با چای، شربت ترش و شیرینی با یخ، بستنی وانیلی سفید و سرخ پذیرائی شدیم. یک نوع سالاد هم در ظرفی گذاشته بودند و شهد شیرینی در کنار آن قرار داشت. سالاد را با دست برداشته و در آن شهد فرو کرده، می‌خوردیم. در کاسه‌هایی بادام سوخته، انواع شکلات، شیرینی‌های خامه‌ای ایرانی که مزه گچ و چربی می‌داد، خشکبار، پسته، زنجبیل، دارچین و سایر ادویه‌های هندی قرار داشت و ما از آنها تناول می‌کردیم. پس از یک ساعت از وی خداحافظی کرده، مراجعت نمودیم. خدمتکاری که ما را تا درب همراهی می‌کرد گفت که نادر شاه^۱ در قسمتی از این قصر زندگی کرده اما ساختمان‌ها پس

۱. رئیس ایل افشار و بنیان‌گذار دودمان افشاریه، تولد ۱۰۶۶ خ برابر ۲۲ اکتبر ۱۶۸۸ م در درگز، قتل ۱۱۲۶ خ برابر ۱۹ ژوئیه ۱۷۴۷ م، سلطنت از ۱۱۱۴ خ تا زمان مرگ، تاجگذاری ۱۱۱۵ خ در دشت چالدران، او در جنگ کرنال هندی‌ها را شکست داده و دهلی را تصرف کرد. نادر بالاخره به دست چند تن از فرماندهان قشون خود کشته شد.

از او تجدید بنا شده‌اند ولی درختان باغ دست نخورده باقی مانده است. هنگامی که ما در خدمت نایب والی بودیم باران سیل‌آسایی آغاز شد. مثل آن بود که آسمان دهان باز می‌کرد و تمامی آب‌های دنیا را همزمان فرو می‌ریخت. رعد و برق شدیدی در گرفت. ابرها از جهت شمال غرب به سرعت نزدیک می‌شدند. ساعت ۵ و نیم باران تبدیل به تگرگ عجیبی شد. بزرگترین آنها به اندازه گردو بود و پس از برخورد با زمین به هوا بلند می‌شد. به تدریج تگرگ مجدداً تبدیل به باران شد. رعد و برق چشمان ما را خیره می‌کرد و آسمان را با دنباله آتشین خود به قطعات ناموزونی تقسیم می‌نمود. گاهی به شکل درختی با شاخه‌های فراوان می‌شد و گاهی به رودخانه‌ای شبیه بود که جویبارهایی به آن می‌ریخت. رعد و برق از پشت ابرها به شکل زیبایی دیده می‌شد. به یک کلام نمایش



حیرت‌انگیزی بود. البته این شرایط آب و هوایی در این فصل سال در این قسمت از ایران طبیعی نیست و به ندرت اتفاق می‌افتد. میزان بارندگی سالانه در این منطقه از ایران بالا نیست و به خاطر اینکه باران در طول سال بطور نامرتبی می‌بارد به حاصل‌خیزی زمین‌های زراعی کمکی نمی‌کند. اغلب ماه‌ها حتی یک قطره هم باران نمی‌بارد. در قزوین موفق شدیم از یک مراسم خاکسپاری شیعیان دیدن کنیم. پسر یکی از روحانیون شهر که او هم ملا بود فوت کرده و قرار بود به خاک سپرده شود. به خاطر شرایط خانوادگی و سید بودن وی، مراسم خاکسپاری او با مراسم اشخاص فقیر تفاوت داشت. ابتدا دو پرچم سرخ رنگ که زردی‌هائی داشتند حمل می‌شد. سپس دو پرچم سیاه طویل، دو سینی بزرگ با نان، برنج و شیرینی زیاد و چندین شمع در حرکت بود. آنگاه ده مرد

دایره‌وار در حالی که دست‌های خود را به روی شانه شخص مجاور نهاده بودند حرکت می‌کردند. به این ترتیب همیشه تعدادی از آنها عقب‌عقب می‌رفتند. این گروه در هر قدم به سمت مرکز دایره خم شده و با فریاد سوزناکی "حسن‌ع، حسین‌ع" می‌گفتند. آنگاه مردی اسب خاکستری رنگ درگذشته را حرکت می‌داد. شال زیبایی روی آن انداخته شده بود و روی آن زین مزین و گرانبهائی قرار داشت. عمامه سبز وی را به روی زین گذاشته بودند. پس از اسب، تابوت روی دوش چهار نفر حمل می‌شد. روی تابوت کمان‌های نیم‌دایره بود و نمدهای قهوه‌ای رنگ را به شکل قوسی روی آن نگه می‌داشت. حرکت نسبتاً سریع بود. هنگام حرکت تابوت، پیاده‌ها، رهگذران و مغازداران حتی با بستن مغازه‌ها به سمت تابوت آمده و چند قدمی در حمل آن کمک می‌کردند. این یکی از رسوم متداول در ایران است که به هنگام حرکت تابوت، مردم به حمل آن کمک می‌کنند. بدین ترتیب تابوت از شانه به شانه منتقل شده و مجاناً به محل خاکسپاری می‌رسد. در مورد آنکه این عمل احترام به درگذشته می‌باشد یا در خاکسپاری جسد عجله دارند، نمی‌توانم اظهار نظر کنم ولی اطلاع دارم که ایرانیان در خاکسپاری عجله داشته و جسد را بیش از چند ساعت در منزل نگه نمی‌دارند. در اطراف تابوت، آشنایان او و در پشت آن صدها روحانی و ملا در دو ردیف و پس از آنها مردم عادی حرکت می‌کردند. ۴ زن که احتمالاً از آشنایان وی بودند هم به فاصله زیادی در عقب گروه عزاداران را همراهی می‌نمودند.

پس از مرگ شخص، جسد یا در منزل و یا در مکانی که برای این کار در هر محله وجود دارد به دقت شسته شده و یک قطعه کافور^۱ در دهان مرده قرار می‌دهند. به این دلیل مردم ایران با کافور میانه خوبی ندارند و عقیده دارند که بوی مرده می‌دهد. آنگاه جسد در پارچه سفیدی پیچیده شده و در قسمت سر، با روبان بسته می‌شود. جسد را با تابوت در گور نمی‌گذارند. آن را پیچیده در پارچه سفید، مستقیماً روی خاک داخل گور قرار می‌دهند. هنگام تدفین صورت جسد همواره به سمت مکه می‌باشد. از اینرو قبرها و گورستان‌های تمامی کشورهای اسلامی رو به مکه قرار دارند. مکه مرکز دین اسلام است و مسلمانان هنگام نماز رو به این شهر می‌ایستند. آنها وسیله‌ای به نام قبله‌نما برای پیدا کردن این شهر مقدس دارند که شبیه قطب‌نمای ما می‌باشد. مسافرینی که در راه گوسفند قربانی می‌کنند روی گوسفند هنگام ذبح باید به سمت مکه باشد. حتی پس از مرگ هم صورت مسلمین به سمت شهر پیامبر اسلام قرار می‌گیرد.

۱. Kamfer، ماده‌ای جامد، مومی، شفاف و سفید است که دارای بوی بسیار تند می‌باشد. کافور صمغ درخت همیشه سبزی به نام کامفور لارل است و ماده کافور در اکثر قسمت‌های این درخت پر شاخ و برگ با گل‌های سفید یافت می‌شود.